

احد و الف، خانخانان را جای پناه خود را به کنار دریای شور بندر لاهری نموده و ظاهر کرد که اقبال روزافزون حضرت شاهنشاهی و شما قری بود، که ما صلح کردیم، و الا نه این قسم جاهائے صعب داشتیم که اگر پناه آنجا می بردیم سالهای دراز باید که در آنجا رسید. ملاشکیبی شاعر، نوکر خانخانان قصیده غره در فوج تته بنام خانخانان انشا نموده، ازان یک بیت ایراد نمود

همای که بر چرخ کرده بحرام

گرفتی و آزاد کردی ز دام

خانخانان هزار مهر در صله این قصیده به ملاشکیبی داد. مرزا جانی بیگ هم هزار اشرفی بملا داد که رحمت خدا برو باد که مرا هما گفت، اگر شغال میگفت زبان او را کسے نگرفته بود. در همان سال خانخانان مرزا جانی بیگ را بدرگاه آورده، مورد اضاف عنایت پادشاهانه و مراسم خسروانه گردید، و بمنصب چهار هزاری رسیده تته به جاگیر ایشان تفویض یافت، چون برهان الملک حاکم دکن نوازش یافته و برداشته، این درگاه بود پیشکش لائق بدرگاه مرسول نداشت و در سلوک و روش اخلاص و دولتخواهی که ازو لایق باشد نسبت بملک الشعرا شیخ فیضی که به حجابت نزد او رفته بود به فعل نیامده، بنابراین حضرت خلیفه الهی شاهزاده شاه مراد را

بسال مذکور بجهت تسخیر دکن<sup>۱</sup> (۹) و خانخانان و رایسال  
 درباری و رای رایسنگه بهرتیه و حکیم عینالملک و امرای  
 گجرات بملازمت شاهزاده رفته، قلعه احمد نگر را محاصره نمایند،  
 و چاند بی بی زن نظامالملک باتفاق ابهنگ در قلعه متحصن  
 شده حرف صلح را درمیان آورد که اگر خانخانان و صادق  
 محمد خان و مرزا علی بیگ اکبرشاهی و غیره اعیان دولت  
 قاهره بیائے قلعه آمده قول و عهد نمایند، قلعه را بتصرف  
 اولیائے دولت در می آورم. حسبالحکم شاهزاده، امرای نام  
 برده ها خواستند، که بیائے قلعه احمد نگر بروند، خانخانان  
 انکار رفتن کرده که مبادا غدیرے باشد از برای امتحان  
 ده دوازده پیاده های خوش محاوره را پوشاک لطیف پوشانیده  
 در آنجا فرستادند، چون اهل قلعه آن جماعت را دیدند، فی الحال  
 آتشبازی را که در آن سرزمین تعبیه کرده بودند، آتش دادند.  
 آن پیاده های بیگناه در آن آتش سوختند، چون مدت محاصره  
 به امتداد کشید، چهار نقب را آتش دادند، قلعه برید  
 ابهنگ خان بضرب تیرو تفنگ لشکر بادشاهی را نگاهداشته  
 باز شکست و ترکیب قلعه را راست کرد، آخر کار هر اهل  
 قلعه تنگ شد. چاند بی بی خواست که عهد و قول گرفته

1. It appears some word is missing here.

قلعه را به سپارد. ابهنگ خان فی الفور چاند بی بی را زهر داده کشت. خود هم جنگ نموده سر دروازه قلعه کشته گشت، و قلعه بتصرف اوپای دولت قاهره درآمد. چون شاه مراد ودیعت حیات را به مؤکلان فضاو قدر سپرد، میان خواجه سهیل لشکر هر چهار ملک دکن را با بندوچهیان کرناٹکی قریب هشتاد هزار سوار و پیاده بے شمار ز فیلان بسیار و توپخانه عظیم همراه کرد و برسر خان خانان آمد، و با خان خانان زیاده از بست هزار سوار نبود، چنانچه یکروز و یک شب جنگ در ترازو برد، خان خانان در این جنگ کراستانی کرد که رستم و اسفندیار نکنند و آن شب که جنگ در ترازو بود عالمی به قتل رسیدند، خان خانان بر حوضه فیل خواب به فراغت کرد و اصلاً متردد و متوهم و متفکر نگردید، اتفاقاً فیل مست غنیم، سر تا پا غرق آهن، افواج شاهی را برهم زده برسر ماده فیل خان خانان آمده، خان خانان اضطرار نکرد، و همچنان بر حوضه فیل بماند، میان دولت خان لردی بضرب برچسپی و تیر آن فیل را روگردانید، و میان سهیل دانست که خان خانان کشته شد و تمامی لشکر هزیمت یافت. این معنی بسمع خان مشار الیه رسید. با آنکه قلت سپاه بقیته السرف، تقاره نواخت تا به غنیم خبر شود که او

هی و قائم است و غالب و مستقل میباشد. راجه علیخان فاروقی<sup>۱</sup> حاکم اسیر بکومی خانخانان درین جنگ آمده بود، خانخانان ازو صاف دل نبود، اتفاقاً مورچل او در جای قرار یافت، که میان سهیل در آن سرزمین باروت بسیار ریخته بود، نصف شب دران باروت آتش داد، راجه علیخان با اکثر لشکر خود سوخت. فردائے آن خانخانان چون اثرے از راجه علیخان و سپاه او ندید، دانست که به غنیم ملحق شد، خانه او را تاراج کرده مال و متاع او را گرفته عرضداشت بدرگاه خلائق پناه مرسل داشت، که من دو فتح کردم، یکی شکست بمیان سهیل دادم و دوم راجه علیخان فاروقی. غالباً بعد از ساعتے میان عالم خان لودی که مصاحب راجه علیخان بود، و باقی از حیات داشت ظاهر شد، و از کشته هائے یاران خود تردداتے که ازاں ها بوقوع آمده، یک بیک ظاهر ساخت، و نعتش راجه علیخان نمود.

آورده اند که خان مشارالیه کفن خود که از غلاف خانه مبارکه کعبه و از پرده مدینه طیبه داشت، و از سال هائے دراز همراه داشت، آن شب در آن آتش نه سوخت. فردائے آن، آن شخص کفن را حاضر داشت، و نصیبه مشارالیه گشت، میان سهیل در تدبیر جنگ تقصیر نکرده، عالمے کرده و بقیتہ السیف را قوت

1. Raja was the title adopted by the founder of the dynasty, Raja Ahmad. See *Indian Antiquary*, 1918, p. 144; also Smith, p. 178.

مقاومت نمائنده بود، خان‌خانان با دو سه هزار سوار در حرب گاه قرار مردن خود داده، ثابت قدم مانند بعد طلوع آفتاب نظر میان سهیل بر خان‌خانان افتاد و گفت که او هنوز زنده است! میان سهیل فیلان مست خود را پیش فوج خود کرده قلابه یکدیگر بسته مثل سیلاب دریا بر سر خان‌خانان تاخت. میان خضر خان لودی و مصطفی خان لودی که همراه میان دولت خان لودی در آن جنگ گاه حاضر بودند به مسود این مجموعه، شیخ فرید می‌گفتند که میان دولتخان پیش خان‌خانان آمده گفت که غنیم بایں انبوهی به غرور فیلخانه و توپخانه می‌آید. سه صد برادر ما همراه اند، رو بروی غنیم شدن پای دادن است، در کمر دشمن در می‌آئیم، خان‌خانان گفت که دهلی را برباد میدهی، خان گفت صد دهلی دیگر را مسخر کرده باشم، اگر مردم<sup>۱</sup> رضای خدا میان دولت خان در کمر غنیم درآمد و تیراندازی کرده، هنوز فوج نزدیک لشکر خان‌خانان نرسیده بود، که هزیمت یافت، تمامی فیلان و توپخانه و ارابه و توپ‌ها بدست اولیای دولت قاهره افتاد، میان سهیل هزیمت خورده بسرعت روانه شد. آورده اند که خان‌خانان، سید هاشم و سید قاسم سادات باره که بمنصب فاخره معزز بودند، و میان دولت خان سهیل

هر دم (؟) 2 شش صد 1 In MS. B.

خود را هراول لشکر خود کرده، بیشتر تعیین کرده، سادات عظام بمیان دولت‌خان گفتند که ما و شما از اهل هندیم، و هراول شده ایم، غیر از کشته شدن راه گریز و چاره نیست، اما شما بر مافی‌الضمیر خان‌خانان واقف شونید که اراده ایشان چیست - میان دولت‌خان پیش خان مشارالیه ظاهر کرد که میان سهیل به این کثرت جمعیت و فیلان و توپخانه آمده، فتح آسمانیست، اما اگر هزیمت رودهد، یکجا را شما نشان بدهند که ما شما را کجا یابیم - خان‌خانان گفت ما را زیر لاشه‌ها کشته‌ها! خاطر جمع دارند که غیر از مردن کار دیگر نیست، میان دولت‌خان سادات را ازین مقدمه واقف ساختند ایشان تحسین و آفرین بر همت او کرده، ترددات نمایان نموده، مسافت راه پدید - میان دولت‌خان تعاقب میان سهیل کرده مال و متاع بسیار بدست آمد - خان‌خانان سجده شکر را به تقدیم رسانیده در آن حرب گاه رقص کرد، و ازپه در بساط داشت، همه را به سپاه تاراج کنانید - حضرت خلیفه السهی از عصمت پناهی جانان بیگم دختر خان‌خانان پرسید که چه قدر متاع، خان وقف کرده باشد، او برض رسانید که از هفتاد پنج لک روپیه زیاده نبود - چنانچه میگویند که بعد فتح که خان‌خانان مراجعت بمنزل خود

نمود - تمامی کارخانه‌جات ایشان از کل و جز دوشتر بار بود - و میان دولت خان را در کنار گرفت و هوسه بر سر و کتف او داد، و آنچه در میخيله کسے نگنجد توابع نمود - درین جنگ از سادات بارهه و راجپوتان نیز ترددات نمایان نموده بودند، اما فتح بنام دولت خان، خان خانان نوشت -

مدت سی سال خان خانان در دکن صوبه دار با استقلال بود - با چهار دنیا داران دکن نوع عهد و موثیق نموده که همه تابع و منقاد او بوده‌اند - و در عهد حضرت عرش آشیانی دو شاهزاده یکے شاه مراد دوم دانشاه و صاحب صوبه‌ها هم در دکن آمدند، خان خانان را متهم به نفاق ساختند، باوجود آنکه شاهزاده دانشاه صبیح خان خانان با اسم جانان بیگم را خواستگاری نمود، نیز بر (؟) خان مشارالیه راضی نگشت و علامی شیخ ابوالفضل خود فتوی بغوی آن عزیز داده - چون نوبت جهانداری بحضرت جهانگیر رسید خان خانان را با پسران مرحومی دانشاه به حضور طلبید و با افواج منصوره مثل جسونت رائے و راجه مانسنگه وغیره باز به دکن رخصت کردند، تا رسیدن گوالیار صحبت با امیرالامرا برار نکرد، او را حضور طلبیدند و خان خانان به دکن رفت و کارے نساخت، باز حضور طلبیده بجاگیری ملکوسه (؟) ازروئے غضب تعین نمودند و باز شاهزاده سلطان

پرویز تعیین شد، مهم همچنان ماند - حضرت خلیفه الهی،  
 نواب خانجهان لودی را باعزاز و اکرام تمام که مافوق  
 آن متصورنه، با عساکر منصور که پانزده کس پنجهازاری  
 صاحب علم و تقاره بودند تعینات نمودند، خانخانان به  
 بالاگھاٹ برآمد و همان جا دکنیان به اشاره خانخانان فوج فوج  
 نمایان شد - روز اول در ملکا پور جنگ عظیم نمودند -  
 ازین طرف خانجهان لودی با هشتاد هزار سوار بیالاگھاٹ  
 برآمد و از راه ناسک تریبک (؟) عبدالله خان بهادر را با  
 بست هزار سوار بمثل سید سیف خان بارهه و راجه  
 رامداس کچهواهه و علی مردان بهادر وغیره درآمد  
 می گویند که ملک عنبر مضطربالحوال شده التجا به  
 خانخانان آورد، و از دو طرف افواج منصوره داخل ملک  
 شدند - علیالخصوص عبدالله خان نزدیک قلعه دولت آباد  
 رسید - ظاهرا خانخانان، خانجهان لودی را به لطائفالحیل  
 قریب ظفرانگر توتف کنانید و ملک عنبر با تمامی فوج  
 برسر عبدالله خان رفته چنداں جنگ به آن کرد که فیروز جنگ  
 را قوت مقاومت نماند - ناچار برآه که خان مشارالیه  
 آمده بود مراجعت نمود، الا علی مردان خان بهادر برگشته

1 In both MSS. it is written thus,

Evidently it seems to be از بیگ



جنگ کرده و زخم خورده، در میدان افتاده - ملک عنبر اورا برداشته برد، با بهادر ابرام کرد که چند مرتبه شما را از میدان برداشته می‌برم، تداوی زخم‌ها کرده با ساز و سر انجام می‌فرستم، باز شما را شرم نمی‌آید که بر سر ما آئید - بهادر جواب نادر برابرداد - می‌گویند که ملک عنبر زهر در زخم‌های او کرد و بهمان درگذشت - در لشکر خان جهان نوعی عسرت غله افزود که سیر آرد بیک روپیه یافته نمی‌شد، ناچار این لشکر هم به برهانپور مراجعت نمود - حضرت شاهنشاهی از نواب خانجهان رنجیده ایشان را به تهنائیسر فرستادند و خان اعظم را به صوبیداری دکن تعیین نمودند و حکم فرمودند که تصویر هائے امرا ئے عظام که همراه عبدالله خان بهادر براه ناسک رفته بودند نوشته پیارند، اول تصویر نواب عبدالله خان را در دست گرفته فرمودند که در حسب و نسب به قربت شما کم کسی که در هند است و به این شکل و شمائل و قرب و حالت و خزانه و جمعیت وافر شما را لایق نبود که بگریزید، گریز جنگ خطاب شما است، باز تصویر سید سیف خان را مخاطب ساخته فرمودند که آبا و اجداد شما کسی از جنگ نگریخته، حیف که به این قدر قامت گریختید، شرم خطاب سیف خانی هم نکردید، امید دارم که عنقریب از دنیا رحلت نمائی - چنانچه ساله نکشید بر آن، درگذشت - باز تصویر راجه را مداس را خطاب کرده فرمودند که تونو کر رایسال درباری یک تنکه روزینه داشتی، حضرت عرش آشیانی ترا تربیت

کرده به امرای رسانید و قوم راجه پوت را گریختن عیب و عار است،  
 تو شرم خطاب راجه کرن هم نکردی، امید دارم که حق تعالی  
 ترا از دین و دنیا بی بهره سازد، او را به مهم بنگش تعیین نمودند،  
 همانجا در گزشت، و در مذهب هنود مقرر است که دریائے سندھ  
 را عبور کرده آنطرف برود و بمیرد جهنمی است،  
 و بر تصویر علی مردان بهادر نظر کرده فرمودند که  
 بهادرا! جنت مکان تست و اولاد امجادش تا سلسه علیه  
 عالیه چغتائیه در دنیا است، معزز و محترم خواهد بود، و قس علی  
 هذا، به همین روش می فرمودند و داخل جهانگیر نامه می کردند -  
 و از خان اعظم هم مهم دکن متمشے نشد، آخر الامر از دست خدیو  
 زمان، شهر یار دوران، شاهزاده شاه جهان، آن مهم بانصرام رسید،  
 و خان خانان را در کف حمایت و حریم و حراست خود صاحب عالم  
 نگاهداشته صبیبه پسرش، شاهنواز خان، را خواستگاری نمودند، و در خروج  
 صاحب عالم، خان خانان صاحب مدار بود، وقتی که راجه بکرماجیت  
 بزخم بندوق در گزشت این معنی رانیز به داراب خان پسر خان خانان  
 نهادند که او به کشتن داده. چون خدیو زمان از جنگ بلوچ پوره  
 و دهلی مراجعت بدکن نمود، شاهزاده سلطان پرویز به اتالیقی  
 مهابت خان به تعاقب شاهزاده شاهجهان تعیین شده، این واقعه در سال  
 هژدم جلوس موالیق ماه جمادی الاول سنه هزار و سی و دو هجری  
 روی داده، قریب چهل هزار سوار موجودی تعیین شده: تفصیل امرای

عایشان، خان عالم و راجه نرسنگه دیو بندیلہ، راجه گجسنگه، سربلندرای، لشکر خان، مظفر خان، منصور خان، راجه جرسنگه، راجه سورجسنگه، فاضل خان، رشید خان، راجه گردھر، خواجہ میر عزیزاللہ، اسد خان، سکندر خان، اکرام خان وغیرہ۔ شاہ جوان بخت از آب نرپدا عبور فرمودہ کشتی ہارا<sup>۱</sup> آن طرف کشیدہ و بیرم بیگ بخشی را با جمعی بر کنار آب گذاشتہ خود با خان خانان بصوب قلعه آسیر و برہانپور شتافتند۔ درینولا محمد تقی بخشی نوشتہ بخط خان خانان کہ نہانی نزد مہابت خان فرستادہ بود، بخدمت شاہ والا قدر آورده، در عنوان آن مکتوب این بیت مرقوم بود۔

صد کس بنظر نگاہ می دارندم \* ورنہ بہ پرہلمے ز بی آرامی  
صاحب بلند اقبال، خان خانان را با داراب خان پسرش از خانہ طلب  
نمودہ آن نوشتہ را در خلوت ہوسے نمودند، جوابے کہ سموغ اللہ  
سامان نیارست کرد۔ بنا بر آن با فرزندانش متصل بدولت خانہ  
نظر بند داشتند، وانچہ خود فال زودہ بود کہ

ع - صد کس بنظر نگاہ می دارندم

پیش آمد - بالجملہ چون موکب گیہاں شکوہ  
بپائے قلعه آسیر پیوست، میر حسام الدین ولد میر جمال الدین  
حسین انجو را در آسیر گذاشتہ، بہ برہانپور تشریف ارزانی  
فرمودند و مہابت خان با شاہزادہ سلطان پرویز بکنار آب نرپدا

<sup>1</sup> In MS. B. کشتی ہارا بہ آن طرف

رسیده، هر چند سعی در گزشتن نمودند، چون پیرام بیگ بخشی  
 کشتی‌ها را بآن طرف برده گزرها را بتوپ استحکام داده بود، میسر نشد.  
 از آنجا که مسابقت خان در تدبیر و تزویر نظیر نداشت نهائی نوشته‌ها را  
 نزد خان خانان فرستاده، آن کهن سال دیرینه خدمت عقل کل را  
 فریفته از راه برده، خان خانان بخدمت آن حضرت معروضداشت که  
 چون روزگار به ناسازگاری پرداخته اگر روزی چند بناکامی در صلحی  
 بمیان اندازند هر آینه سبب امنیت عالم و رفاهیت بند هائی خدا خواهد  
 بود، اگر از گرفتن ما بادشاه می شوید بنده با پسران فدائی نام نامی  
 ایشانیم. و گرنه ما را رها کنید و پسران و عیال و اطفال ما را در تحت  
 اقدام خود نگاه دارید تا نزد سلطان پرویز و مسابقت خان رفته صلح  
 را موکد و مستحکم سازیم و اگر به صلح ما راضی نشوند عادل خان  
 بیجاپوری و قطب الملک گولکنده و نظام الملک و ملک عنبر و  
 لشکر کرنائکی و غیره را با پنجاه شست هزار سوار و پیاده جمع ساخته  
 در ملک جهانگیری دوآبیم - حضرت خدیو زمان که همواره به  
 انظفائی نائره فتنه همت مصروف داشته ترتیب این مقدمه را فوزه  
 عظیم دانسته خان خانان را به خلوت سرای دولت برده نخست به سوگند  
 مصحف مجید خاطر خویش را از جانب او مطمئن ساختند و او دست  
 بمصحف نهاده به غلاظ و شداد سوگند خورد که هرگز از آن حضرت  
 روی اخلاص را برنتابد، و در آنچه خیریت طرفین باشد سعی نماید

و بعد از اطمینان خاطر خان خانان و رخصت فرموده داراب خان را با فرزندان در خدمت خود نگه داشتند و قرار یافت که مشارالیه درینطرف آب توقف گزیده براسلات ترقیب مقدمات صلح نماید چون خبر صلح و رخصت خان خانان به بندهائی پادشاهی رسید رسوخ عزیمت نقصان پذیرفت و احتیاطی که در استحکام گزرهائی کردند به صرافت اصله نماند. شبی در گران خواب غفلت پترغیب مهابت خان جمعی از جوانان کار طلب بارگه همت را به آب درزده مردانه عبور نموده و در آن شب دل از هول این شورش و آشوب ارکان همت بسیاریه قزیزل پذیرفت و بیرام بیگ نتوانست بمداغنه و مقابله پرداخت کسی بسیاری از آب بگزشتند و خان خانان نظر بر نمک جهانگیری نموده طومار حقیقت و وفا را به آب شسته به مهابت خان پیوست و بیرام بیگ خود را بخدمت شاه والا قدر رسانید و چون حقیقت بے اخلاصی خان خانان و عبور لشکر منصور حضرت شهنشاهی از آب نربدا و آمدن بیرام بیگ به مسامع شاه جوان بخت رسید توقف در برهانپور صلاح ندانسته با وجود شدت باران و طغیان آب از دریای تبتی عبور فرمود و درین هرج و مرج اکثری از بندهای شاهی راه بنوقای سپرده مطعون ازل و ابد شدند شاهزاده سلطان پرویز و مهابت خان

به برهانپور رسیده منزلی چند از پی ایشانی مشتافتند و چون موکب اقبال والا شکوه از راه ولایت قطب‌الملک به صوبه آدیسه و بنگالا نهضت فرمود شاهزاده سلطان پرویز عطف عنان نموده در برهانپور توقف گزیدند، و شاه والا قدر داراب خان ولد خان خانان را با یک پسر و یک دختر و یک پسر شاه‌نوازخان را مقید داشته بعد از کشته شدن ابراهیم خان فتح جنگ و ضبط اموال او و ملک بنگالا دارابخان را از قید بر آورده و سرگند مصحف داده حکومت بنگالا را با و تفویض فرمودند، و سلطان پرویز و سہابت خان خاطر از سہابت دکن جمع ساخته سر بلند رای و لشکر خان را در برهانپور مانده خود را با بصوب ملک بنگالا و بہار نہضت فرمودند و چون خاطر از طرف خان خانان جمع نداشتند و خبر داراب خان رسید کہ شاه بلند اقبال او را صاحب صوبہ بنگالا بجای فتح جنگ خان نمودند، بہ صلاح و صوابدید دولت خواہان خان خانان را نظر بند نگاہ میداشتند و مقرر شد کہ متصل دولتخانہ شاهزادہ گہر ریز خیمہ بہجت آن عزیزاہستادہ کنند و جانان بیگم صبیہ او کہ در عقد نکاح شاهزادہ دانیال بود و شاگرد رشید پدر خوداست با پدر یکجا بسر برد و جمعی از معتد بر دور خیمہ او پاس دارند، آورده اند کہ چون سہابت خان ارادہ نمود کہ خان خانان را دستگیر سازد نہجت میان سہابت را بہ منصب فالخرہ فریخت

1. A most faithful servant of the Khan Khanan who built his tomb at Delhi now known as Nila Burj. See Blochmann, *A'in*, I, 360.

که از خان خانان جدا شود، او راضی باین امر نگشت و نزد خانخانان رفته مال کار را معلوم ساخت که این بزرگ در چه فکر است و مصلحت داد که مصلح شده روانه درگاه باید شد، هر منزلی که در آنجا رسد با کسی نیست، درین جا بر سوای کشته نشویم، خان خانان راضی نگشت و گفت به ما بگو و نخواهد شد آخر خان خانان را نگاه داشتند و میان فهیم را روزی مهابت خان نزد خود طلبیده گفت که اگر منصب پادشاهی می خواهی هزاری ذات سوار و جاگیر چند تنخواه میکنیم و اگر نوکری ما را اختیار میکنی لک روپیه بذات تو و سی هزار روپیه به پسر تو فیروز خان هر سال تقدی بلا تصور برسانم و سردار جمیع لشکر خود می سازم میان فهیم قبول نکرد، مهابت خان برافشفت و گفت که تا کسی بر شجاعت خود خواهی نازید - میان فهیم درخواست و گفت که جرات و مردانگی من این است، اگر حال دست به حربه کنم کسی نمیتواند تقابل من نمود، چون خان خانان به رخصت حضرت خدیو زمان در خدمت سلطان پرویز و مهابت خان رفته ماند، و داراب خان برکاب سعادت صاحب عالمیان به

یک لک 2. In MS. B. بر منزلی که در آنجا 1. In MS. B. باقی نیست

بنگالاً و اودیسه رفت، و دختر برهان‌الملک که در حباله  
 نکاح داراب خان بود، او را طلب حضور شد مهابت خان  
 چند خواجه سرا را فرستاد تا او را روانه درگاه سازد  
 غالباً خان خانان هم رخصت داد که ببرند، میان فهیم سخنان  
 نادر برابر به خان‌خانان گفته، فیروز خان پسر خود را  
 به‌خانه داراب خان فرستاد که نگذارد که خواجه سرایان،  
 منکوحه داراب خان را ببرند، اتفاقاً فیروز خان به خواجه  
 سرایان جنگ نموده بضرر سنگ و چوب اعضای آنها را  
 مجروح ساخت و جمعیت کرد که اگر مهابت خان باز مرتکب  
 این امر شود با او محاربه به نمایند، مهابت خان این معنی را  
 فهمیده همان خواجه سرایان را بسته نزد خان خانان فرستاد که  
 این‌ها غلط کرده‌اند فهمیده رفته بودند، آورده‌اند در زمانی که  
 خدیو زمان در برهانپور قشرف داشتند داراب خان و راجه  
 بکرماجیت را با جالته پور فرستاده بودند. روزی بکرماجیت  
 به‌خانه داراب خان آمد و بر مسند ایشان نشست، داراب خان  
 سنگ بوقلمون را باو نمود و او پا دراز کرده به گاوکیه تکیه داشت،  
 درین ضمن میان فهیم بی‌جلس آمد فی الحال زبان به فحش کشود  
 که نزد نبیره پیرام خان پسر خان‌خانان مثل تو برهن گدا به این  
 روش بی ادبانه نشیند، راجه فی الحال به ادب نشست و عذر  
 خواهی نمود، بعد میان فهیم داراب خان را مخاطب ساخته که



کاش به جای مرزا ایوب توسی مردی تاچنیں بے عزتی را زوادار نمیشدی،  
 آورده اند که در آخر عمر مزاج خان خانان منحرف شد،  
 طبیعت عالی ایشان بر گشته بود که مثل میان فهیم را پائے  
 حساب فوجداری سرکار بیجانگر آورده، مبلغی از ایشان طلب  
 می کرد و حافظ نصرالله که وکیل مطلق العنان نواب شده بود  
 در حضور نواب به میان فهیم بشدت پیش آمد میان فهیم حافظ را  
 طهانیچه زد و بنواب هم درشتی کرد و رنجیده از شهر بر آمد که  
 درین جانی مانم، خان خانان شبی بر ڈولی سوار شده به خانه  
 میان فهیم رفت و در آنجا خود را ظاهر ساخت که من بجهت  
 گردانیدن تو آمده ام، میان فهیم چنین مهربانی نواب معاننه کرده  
 قبول کرد که بر گردد اگرچه شجاعت میان فهیم اظہر من  
 الشمس است شمه از خدا پرستی اورا بعالم تحریر می آورد که  
 تازیست سی روزه ماه مبارک رمضان و نماز پنج وقتی با اشراق  
 وضعی و تهجد از وقضا نشده و سحر خیزی بے ناغہ داشت و بکا  
 از خوف حق بسیار می کرد و سخنی بے دریغ و فضلا و علما و  
 درویش دوست بوده، و با سپاه سلوک برادرانہ میکرد و نمک  
 با حلال می خورد و با این همه صفات حسنه تند مزاج هم بود  
 صدای کوزه البته از خانه او مسموع عالم میشد، و در  
 استیلای غضب نتوانست معافیات خود کرد، روزی که مہابت

خان، خان خانان را نظر بند نگاه داشت همانروز اکثری لشکر خود و منصبدار بادشاهی بر سر میان فهیم فرستاد. مشارالیه با پسر خود فیروز خان گفت که تا من تجدید وضو کرده دوگانه نقل از برائے سلامتی ایمان خود ادا نمایم این لشکر را نگاه دارید، فیروز خان هم چنان کرد و اگرچه میان فهیم شهرت غلامی خان خانان میداشت اما دراصل از راجپوت و از عمده هائے دولت او بود بلکه بجائے پسر مهین او بود و شجاعت را با کار اگهی جمع داشت، هر چند او را بمنصب فاخره فریفتند او راضی نشد و به حبس هم رضامند نگشت و رایگان هم خود را بدست نداد، پای همت فشرده با پسر و چندی از نوکران خود چهل کس جان فدای غیرت و زاد سردی ساخت، آورده اند چون خان خانان به تهمت نفاق در کار بادشاهی و اتفاق با ملک عنبر از صوبه داری دکن تغیر شده به حضور آمد و محمد معصوم که نوکر معتبر او بود کور نمکی کرده بعرض اشرف رسانید که مکاتبات ملک عنبر که از روی یک جہتی به خان خانان می نوشت و جوابی که از اینجا می رفت همه نزد شیخ عبدالسلام لکهنوی ملازم خان خانان است، زمانے که آیات جهانگیری بجهت شکار نذراباری به کنار چنبل رسیده بود، شیخ عبدالسلام را طلبیده مکاتبات را طلب نمودند، شیخ انکار نمود. هر چند سہابت خان حسب الحکم اشرف

و عدهائی افزونی منصب و عزت داد و سخنان تهدید و تاکیدا که اظهار می کرد ، شیخ منکر پاک بود - به خان خانان حکم شد که اورا بفهماند شیخ گوش به قول خان نکرد ، آخر به عذاب اورا کشتند و او نمک حلالی کرده تمام قوم شیخ زاده را عزت بخشید ، و بعد از گرفتن خان خانان مہابت خان را<sup>۲</sup> به خطاب خانخانی و خان جهان به خطاب سپہ سالاری سربلند گردید ، و بعد از آنکه مہابت خان ازین مہم مراجعت نمود<sup>۳</sup> روانہ دکن بود حسب الحکم خان خانان بحضور رفت<sup>۴</sup> و به سعادت آستانہ بوسی<sup>۵</sup> جبین خدمت را نورانی ساخت زمانہ چند ناصیہ خجالت از زمین برنگرفت ، آن حضرت کہ جهان کرم<sup>۶</sup> بودند بجمہ دلنوازی و تسلی فرمودند<sup>۶</sup> کہ درین مدت آنچه بظہور آمدہ از آثار قضا و قدر بودہ نہ باختیار ما و شما ، و چندین جرائم و عصیان کہ از و سر زدہ بنا بر مہمات تعذیبات کہ در برابر آن کشیدہ بود ، حضرت شاہنشاهی فرمودند کہ من خود را شرمندہ تر ازومی بینم - ع

کرم بین و لطف خداوندگار گنہ بندہ کرد است و او شرمسار بعد از تقدیم مراسم خدمت و زمین بوس اشارہ رفت کہ بخشیان عظام اورا پیش آورده در جای مناسب باز دارند ، و باز بمنصب و جاگیر

1 In MS. B. سخنان تهدید و تاکید و تعذیب

2 This is unnecessary, but is in both MSS.

3 In MS. B. حضور رفت

4 In MS. B. آستانہ بوس

5 In MS. B. جهانے کرم

6 In MS. B. تسلی او فرمودند

عزت یافت چنانچه سجع<sup>۱</sup> مشارالیه است ع  
 مرا لطف جهانگیری زتائیدات ربانی\* دوباره زندگی داد و دوباره خانخانانی  
 آورده اند چون خانخانان را طلب حضور شد در وقت رخصت  
 مہابت خان عذر تقصیرات خویش بیان کرد، هرچہ<sup>۲</sup> بحسب قضا  
 و قدر بر سر شما رفتہ حسب الحکم حضرت بودہ گناہ من نیست، سامان  
 و سر انجام و امداد خرجی خوب نموده، رخصت کردند و سید عالم  
 را ہمراہ دادند کہ منزلی چند رفیق خان مشارالیه باشد،  
 اعتقاد خانخانان<sup>۳</sup> و مہابت خان آنکہ خانخانان از و صاف دل  
 گشتہ یگانہ گردیدہ - و نراب کینہہ اورا در دل نگاہ داشتہ تا آنکہ  
 خانخانان باز بعرصہ آمدہ منصب و جاگیر یافت، و حسب الحکم  
 روانہ جاگیر ملکوسہ بود در لاهور منزل گزیدہ بود کہ مہابت  
 خان ہم بموجب طلب بدرگاہ می آمد، در لاهور اتفاق حسنہ واقع  
 شد، مہابت خان بداعیہ آنکہ خانخانان درین وقت کہ من از عنایات  
 جهانگیری مایوسم و من اورا مرہون احسان خود ساختہ بدرگاہ روانہ  
 ساختہ بودم درین وقت بملاقات ما خواهد آمد، دوسہ روز بدین سبب  
 در لاهور مقام کرد، خانخانان از و صاف دل نبود، بہ ملاقات  
 مشارالیه نرفت، مہابت خان بغایت بر آشفت و چون خان مشارالیه  
 در معاملہ بہت صاحب مدار و اختیار گردیدہ فرمان طلب بہ

1 In MS B سجع مہر

2 In MS B کہ ہرچہ

3 In MS B اعتقاد خانخانان

مہابت خان

خانخانان صادر کنانید که هر جا رسیده باشد بر گردد و حضور  
 بیاید ، مشارالیه بدھلی رسیده بود کہ فرامین متعدده بنام وے  
 رسیدند میان سید بہوہا حاکم دھلی ایشانرا بہ لطائفالحیل نگاہ  
 داشتہ ، مہابتخان میر عبدالرزاق معموری و بلبدھر کچھواثہ  
 شیخاوت را با چہار صد سوار بر سر خانخانان تعین کرد کہ اگر  
 توانید اورا بدرگاہ بیاورید ، پافگذارند کہ پیشتر برود و بلبدھر  
 ہم چنان کرد در کچھری بادشاہی ایشان را نگاہ داشت ، خانخانان  
 تدبیرات را از دست دادہ سپر انداخت ، و رضا بہ قضا دادہ نشست  
 تا آنکہ رایات عالیات جہانگیری از کابل مراجعت نمود ، و  
 مہابت خان را جبراً و قہراً از لاکر بہمان گزربہت بدر کردند و  
 مشارالیه براہ ماروارراہ فرارپیش گرفتہ ، خانخانان را نور جہان بیگم  
 بہ صد اعزاز در حضور طلبداشتہ<sup>۲</sup> سہ صد اسب عراقی و نہ زنجیر  
 فیل مست ، و بیست مادہ فیل و ہزارو دوہست شتر و سہ صد  
 ارابہ و بساط و فروش و سایہ بان ہائے با اقلشہ و دوازده لک روپیہ  
 از طرف خود امداد بہ خانخانان کردہ ، بر سر مہابتخان تعین  
 نمود و از طرف شاہنشاه نیزاز ہر قسم امداد شد ، چنانچہ  
 شکست و ریخت خود را درست کردہ بہ اوج و غرور تمام بصد  
 کروفر بر سر مہابت خان تعین شدو آرزوی او این بود کہ انتقام  
 از مہابت خان بستاند ، چون برخصت حضرت از کشمیر بلاہور

1 In MS B میان سید بہوہ

2 In MS B طلبیدہ

رسیده بود بیمار شد ، نوریجهان بیگم اطبائے حاذق بجهت تداوی فرستاده چنداں تفقد احوال او نمودند که شاید شفا یافته بر سر مساببت خان برود ، چون اجل امان نداد در دهلی رسیده وفات یافت ، " خان سپه سالار کو " ۱۰۳۶ تاریخ آن بزرگ است و نیز عزیزی دیگر یافته " نهنکه قلزم شاهنشاهی بود " <sup>۱</sup> راقم این اوراق شیخ فرید بهکری از کنیری پنڈت طیب ، ناقل است که وقت سکرات موت خان خانان وجع بسیار می نمود ، من پرسیدم که نواب انسان کامل اند ، این همه وجع از بهر چیست - جواب دادند که مدت پنجاه سال این وجود خان خانانی کرده ، حالا در مفارقت روح و بدن فی الجمله بدن مضطرب گردیده است ، نعش او را در دهلی درون گنبد منکوحه او که محاذی <sup>۳</sup> مقبره حضرت جنت آشیانی محمد همایون بادشاه واقع است دفن کردند ، رحمتہ اللہ علیہ ، بعد از وفات خان خانان کتاب ہندی از کتاب خانہ او بر آمد کہ قیمت او پنجاه ہزار روپیہ بود ، ہمہ را بہ طلا و جواہر مرصع کردہ ہودند ، خان خانان در قابلیت و استعداد تمام عیار یکتائے روزگار بود ، سواد عربی و ترکی و فارسی و ہندی روان داشت و در ہر زبان کہ در عالم رائج است ماہر بود ، حرف میزد ، و بزبان فارسی و ہندی و سندھی شعر متین می گفت این چند

1 The words yield only 998.

2 In MS B در وقت

3 In MS. B در محازی

## بیت از وست - ع

شمار شوق ندانستم که تا چند است  
 جز این قدر که دام سخت آرزومند است  
 نه دانه دانم و نه دام اینقدر دانم  
 که پای تا سر من هر چه هست در بند است

و فہم<sup>۱</sup> و دانش و علم و کمالات آن بزرگ نژاد هر چه نویسد از  
 صد یکی و از بسیار اندکی است، شفقت عامہ و تربیت فضلاء و  
 علما و محب الفقرا و طبع شعرا در موزونیت، و در فضائل و کمالات  
 انسانے از ارباب دولت قرینہ خود نداشت، روزے دستخط بر برات<sup>۲</sup> ہا  
 می کرد<sup>۲</sup> و یک نفر پادہ بجائے ہزار قنکہ ہزار روپیہ دستخط  
 کرد، ہماں منظور داشت، و در تقابل ہر قصیدہ کہ در مدح  
 او شعرا می گذاریندند خروار زر می داد، چنانچہ ملا نوعی را  
 ہزر سنجید و ملا شکیبی را ہزار اشرفی داد، و ملا حیاتی را در  
 خزانہ برد ہر قدر اشرفی توانست برداشت و برد، ملا شوقی را در  
 خزانہ برد کہ ہر قدر در دامن جامہ توانی برد زر سرخ ببرد<sup>۳</sup>، و  
 چون ملا دامن کشود خان خانان دید کہ دامنش ہاریک است اورا  
 جامہ صوف پوشانیدہ ہر قدر توانست زر سرخ برداشتہ برد،

1 In MS B از فہم

2 In MS B بربرات یک نفر

3 In MS B ببر

پیادہ

و نیز ملا نظیری فاضلی از حضرت مکه مبارکه آمده بتقریبی بعرض نواب رسانید که لک روپیه چه قدر توده زر باشد ، خان‌خانان پیش او لک روپیه را توده کرده نمود ، آن عزیز دیده شکر کرد که طفیل نواب اینقدر زر دیدم ، نواب همه را بان فاضل بخشید ، که حالا شکر الهی بکنید و ملا عرفی را نادیده آن قدر زر هر سال می فرستاد که محتاج بدر دیگر نبود و سی هزار روپیه بمدد خرج شاه حسام‌الدین بدھلی می فرستاد ، و شب‌ها بخانه هر درویش رفته نذر و فتوح میگذرانید ، اجماع فضلا و شعرا در عهد او بمثل جمع آمدن شعرا در عهد مرزا سلطان حسین بایقرا و امیر علی شیر بود ، در مدح او در اشعار فارسی و هندوی کتب تصنیف کرده اند و در یکروز هفتصد کتب معتبر به علمای برهانپور بخشیده ، و در فهم و دانش و تدابیر ملکی بے قرینه بود ، و آنچه صفات حسنه در عالم شائع و منتشر است همه در ذات والا صفات او حق تعالی ودیعت نهاده بود، الا در آخر عمر بعضی خطاها کردند که بمذلت‌های خود روادار گشته حیات را غنیمت میدانست ، و طالب دنیا بود و این لفظ بار گیر بوده که در لباس دوستی دشمنی با دشمن باید کرد دیگر هیچ عیب نداشت ، آورده اند که بیرام خان مذهب ائمه اثناعشر داشت ، و خان‌خانان مذهب سنت و جماعت را



برگزیده بود، مردم میگفتند که تقیه می کند و شاهنواز خان و داراب خان پسرانش سنی متعصب بوده اند، ضوابط چند منحصر بر سلسله عالی آنها بوده، اولاً بر مسند ایشان کسی نمی نشست، دوم سوای شهزاده ها برهما کسی بر سر نمی نهاد، و خاصه تعلق با آنها بوده سیوم هر گاه سیوه از ولایت می آمد بادشاه عصر اول نوش با آنها یاد میکرد و بعده بدیگران مرحمت میشد، و شلوار سر پیچ و یک بندے لازم و ملزوم پوشاک آنها و نوکران آنها بوده و خان خانان را حرص استماع اخبار دربار آن قدر بوده که محمود خان وکیل و اوتام چند پیشدست محمود خان و میان بابو کلال هر کدامی جدا جدا عرضداشت مشتمل بر اخبار دربار هر روز بمصحوب ڈاکچوکی مرسول میداشتند، و یک یک کسی هر کاره بر عدالت خانه و چبوتره و کچهری بادشاهی جدا جدا مقرر بودند که واقعات انجا را مشروحاً می نوشتند و یک کسی درگذری و کوچه و بازار تهین بود که افواه اخبار عوام را می نوشت و بوقت شام همه را خود مطالعه کرده در آتش می سوخت -

### شیخ مبارک ناگوری

اصل وطن از ایشان میوستان سنده است، پدر شیخ مبارک از آنجا برآمده در ناگور مقیم گردید شیخ مبارک در مبادی احوال، پیش